

گل ناگهان درخشید	در سردی و سیاهی
در آسمان درخشید	یک ماه تازه انگار
از کوچه ها می آمد	آن شب صدای دریا
بوی خدا می آمد	از خانه ای قدیمی
در حسرت سحر بود	شهر خمین آن شب
از صبح بی بود	خورشید را نمی دید
در کنج خانه ای بود	آن صبح روشن اما
آن شب بهانه ای بود	باید طلوع می کرد
در خانه گریه می کرد	آن شب که کودکی پاک
با خنده هدیه می کرد	نور امام را ماه